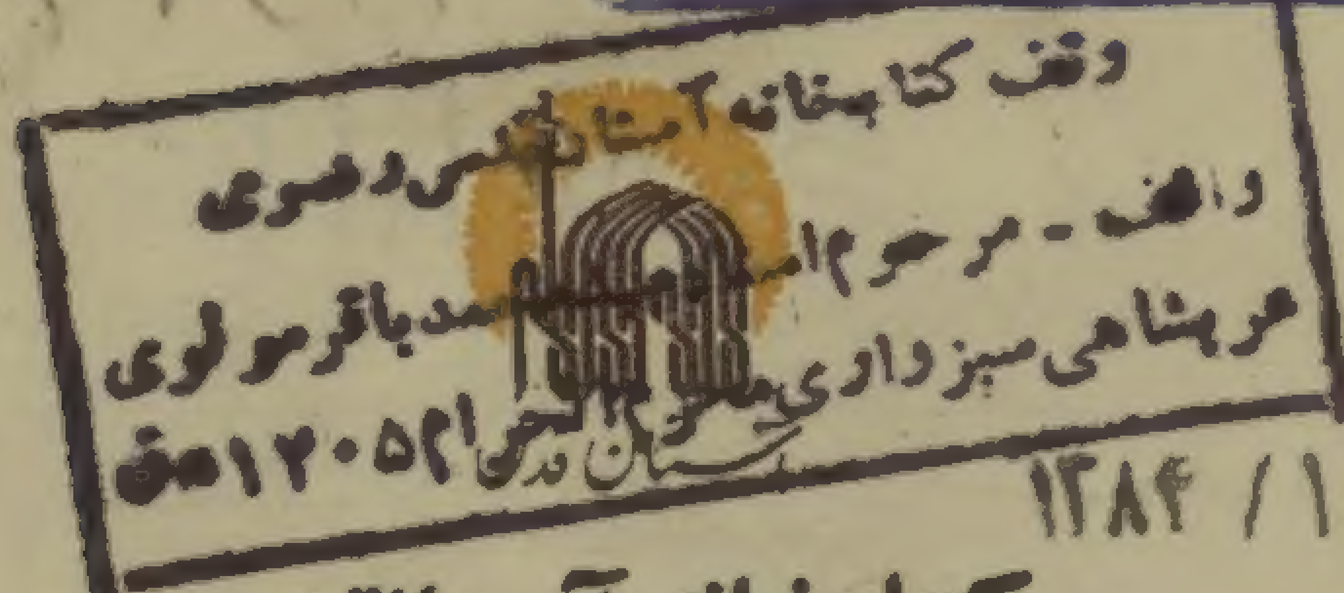
میکروفیلم تهیه شد

۱۴۸۱۹



۳۰ /۱/ ۱۳۸۴

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب جنگ فارسی

مصنف شناخته نشد

مؤلف

خطی نستعلیق ۱۵ سطر

چاپی

سال [redacted] تحریر .... عدد اوراق ۱۱۲

جزء کتب اخبار .... شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۴۸۱۹ شماره قبض

واقف سید محمد باقر سبزواری تاریخ وقف

طول ۲۶ س م عرض ۱۵،۵ س م شماره صفحات

صفحه ۱

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

قال النبی صلعم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی

فهمه والی ابراهیم فی سخاوته والی موسی فی بطشته

والی عیسی فی صمته والی داود فی جلادته والی سلیمان

فی حشمته والی یحیی فی زهده والی یوسف فی جماله

والی محمد فی کماله فلینظر الی علی ابن ابی طالب ع

حضرت رسول صلعم فرمودند کسی که میخواهد ببیند علم آدم را و فهم نوح را

و سخاوت ابراهیم را و مناجات موسی را و زهد عیسی را و صلابت داود را

و حشمت سلیمان را و عبادت یحیی را و جمال یوسف را و کمال محمد را

پس باید نظر کند بسوی این حرم علی ابن ابی طالب یکی از صحابه عرض کرد آنچه

همه فضائل درباره علی ثابت است حضرت فرمودند بلی من این را از نزد خود

نمیگویم بلکه خدای کریم در حق فضل در کلام خود علی را با یازده پیغمبر خود برابر کرده

چهارم ادرا

٢٤. که خطاب مستطاب با خلیلی شده در روز قیامت ملک درجه
پست‌تر از مقام اشرف کائنات نشنید کسیست خدا
بر او صلوات فرستاده با این درجه مقامی که نسبتی بخداوند
دارد بجهت امر موهومی بنو هاشم آنکه پسر آنرا کشته بلند کرده
نکنند مبادا بعد تا مور شود و پسر آنرا کشته ببیند مرغ بیکنند
پس فرزند دل حسین چه درد داشت وقتی که آمد
بقتلگاه ببالین دید جوانی مثل گل و ماه بر روی خاک
افتاده دید گیسو لخت لخت که چون گیسوی حور بود بخون
گلگون رنگین صورتی را که شبیه بصورت پیغمبر بود دید
غمناک و خون آغشته شده نشست ببالین جوان و فرمودند

در هیچ مصیبت تفرقی نکرد مگر در مصیبت فرزند ... تفرقی نمود

[illegible]

خود بقدری گریه کرد از چشمها بینا شد با وجود آنکه مکرر از عزرائیل

سئوال می‌کرد ابا قبض روح یوسف کرده قسم یاد میکرد نکرده ام

علماء اکبر داغ فرزند چنین سخت است پس چه حال داشت حسین ظهر روز

عاشورا و وقتیکه به بالین علی اکبر آمد دید جوانی مثل سرو بر روی

خاک افتاده و بر گیسوان عنبر افشانش با خاک خون یکی شده

دید آن صورت که شبیه صورت پیغمبر بود از خون گردش رنگین شده

خدا با نصیب باشد پدر عکس پسر چنین تماشا دیده کشته دیگر دید عرق مغز پاک

او از دو چوبه دو شق گردیده نشست به بالین جوانش سرش را

به دامان گرفت خالش خراب گردیده صورتش بر صورت جوانش نهاد

از دل مبارکش صیحه برآورد صیحه گریه بلند امیکه شنید بیا شد باقی

اعتنا کنید مر فرزند اعلاه او لنعی علی الدنیا بعدک العفا

اگرچه این اشعار از تهی است لاکن چیزی چون فصیح ادیب صحیح المتکلم

داشت از دنیا رفت از داغ دل اقا اخبی بود بر در رسد کی بر در دل

دارد چه عیب دارد آن سوز دل اقا را حالت اقا فعیبی با بن انشاد حکم

یا کوکبا الا العنه الله ان الکواکب علی القوم الظالمین فاذا نطقت فانت

[illegible]

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اذ قال ربک للملائکة انی خالق
بشرا من طین یاد کن ای محمد صلعم چون گفت پروردگار تو مر ملائکه را بدرستیکه
من آفریننده ام آدمی را که صفات او را ایشان گفتم از گل چنانچه صاحب مجالس حاجی
برقاجی ذکر کرده که خداوند خلق کرد سر آدم را از خاک بیت المقدس و روی او را
از خاک بهشت دندانهایش از خاک کوثر چون سر او از خاک بیت المقدس
بود موضع عقل گردید و چون روی او از خاک بهشت بود موضع زینت
شد چشمهایش مقام ملاحت و چون دندانها از خاک کوثر بود موضع التذاذ
گردید دست راست از خاک کعبه بود موضع مغفرت شد پشت او از خاک عرش
بود مقام قوت شد و چون عورت او از خاک بابل بود موضع شهوت گردید
استخوانش از خاک جبل بود صلابت در او ظاهر شد و قلب او از خاک بهشت
بود موضع ایمان شد زبانش از خاک طائف بود موضع شادی شد چون قالب
آدم تمام گردید خلق و عالم امر گردید روح را که داخل بدن شود چون روح داخل بدن
جناب آدم شد چون بدماغش رسید عطسه کرد و بعضی عطسه کرد حق فرمود الحمد لله
رب العالمین چون حق سبحانه خطاب فرمود یرحمک الله حضرت صادق فرموده
سبقت گرفت از رحمت او رحمت خدا بس و چه شد که ای آدم مرا حمد کردی در

بواسطه حمد خود دعوت و جلال خود دو قسم است که اگر نبود واسطه آن دعوت بنده که
بخاتم خلق کنم ابو البشر در اطوار الزمان از آینه نور او خلق نمیکردم حضرت آدم عرض
کرد الاها این اسم ایشان چه چیز است خطاب رسید نظر کن بساق عرش چون نظر کرد دید
دو سطر بنور نوشته شده سطر اول لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و علی مفتاح الجنة
در سطر دیگر نوشته که سوگند یاد کرده ام ببزرگی خود که متابعت ایشان را نمایید و شفقت
از برای کسی نیست که این اسما را لعنت آدم عرض کرد خدایا برامنت و الطاف این فرزند
گردانیده که چه میشود که نور این اسما را در موضعی از اعضای بدنم قرار دهی که به بینیم پس
خلاق عالم نور پیغمبر آخر الزمان از پیشانی بدست راست با انگشت سبابه او
انتقال نمود دانکشت [illegible] آدم روشنی گردید و دفعه انگشت خود را بلند کرد و شهادتی
بر زبان جاری کرد و چون نور بدست راست آدم قرار گرفت از ملک و ملکوت
صدای و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین بلند گردید و دفعه خطاب رسید ای آدم
هرگاه این فرزند بظهور رسد هدیه با او ارزانی دارد و هدیه نیز با این فرزند چه چیز است
عرض کرد خدایا هر دو لب حلال خود را با این فرزند بخشیدم خلاق عالم از آن ثواب
لوای حمد را خلق نمود و آن لوا را لوای محمدی نام نهاد و وجه تسمیه آن بلوای حمد
آنچه از اخبار ظاهر میشود دو وجه است اول آنکه بسبب ثواب حمد آدم خلق شد

بتفصیل مذکور

بتفصیل مذکور در قسم بروایت شواهد النبوة مادامیکه در قیامت
آن لوا بلند است کفار را خداوند عذاب نمیکند چون لوا را از عرش بگذرانند لواء
عذاب بر کفار نازل می‌شود پس کفار ملامت کنند رسول مختار را و می‌گویند
چه قدر رشد و رافت و کرامت از بهر محمد ثابت است که تا علم او بر پا بود کسی را
عذاب نمیکرد و الحاصل هزار سال بلندی او است ستونش از نقره و ته
آن از زمرد سبز و سنان آن از یاقوت سرخ و بر آن لوا سه شقه در هر شقه
از هر شقه تا شقه دیگر بقدر مسافت مشرق و مغرب و بر شقه آن سه سطر نوشته
سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم الحمد لله رب العالمین سطر سوم
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بروایتی آن لوا را اعلا و جل زیادت
معمور شد که از در هر حلاجل قبه ایست از نور در هر قبه حوری نشسته است در غایت
حسن و جمال که اگر یکی از آنها لب بخنده گشاید در عالم دیگر شب تاریک نباشد
و اگر قطره از آب دهان ایشان بر زمین افتد جمیع آبهای عالم شیرین شود
و گیاه تلخ از زمین نروید و بدست هر یک از آن حوریان بر الحیاب است که بعضی
از ازواج ایشان در آن بهشت در محشر نظر کنند و ازواج خود را بجا و
که در آن بهشت به بینند دست دراز کنند و ازواج خود را از صحرای محشر بر دارند

ودر پهلوی خود نشسته‌اند پس خطاب رسد که ای ملائکه بردارید این لوا را واز
صراط بگذرانید جمیع ملائکه از برداشتن آن عاجز باشند ودران حال ندا آید
که این النبی الامی العربی المکی المدنی محمد ابن عبد الله خاتم النبیین
وسید المرسلین پس حضرت رسول بیایند وان لوا را برداشته کیم در جمیع
خلایق را از صراط عبور داده آن لوا جمع شوند پس آن جناب لوا را به جناب
ولایت مآب سپرده آن جناب بعد از اکرمنه چهار دسته کرده ودوستان خود را
از صراط بگذرانند باین صفت

فی البحار عن اکمال الدین شیخ صدوق ذکر کرده از ابن
عباس قال قال رسول الله صلعم لما ولد الحسین ع اوحی الله
الی ملک خازن النیران ان اخمد النیران علی اهلها لکرامة
مولود ولد لمحمد فی دار الدنیا نظم که از قهر الهی را بهانه
جهنم را فرو میرد کشی زبانه بنه بر روی دیگ قهر سرپوش که تا شب
دیگ رحمت میزند جوش فاوحی الله تعالی الی رضوان خازن
الجنان ان زخرف الجنان وطیبها لکرامة مولود ولد
لمحمد فی دار الدنیا واوحی الله الی الحور العین ان تزین
وتزاورن لکرامة مولود ولد لمحمد فی دار الدنیا ای خازن
جنان بهشت را زینت کن خوش روی کن خوش بو کن نظم کنار
سلسبیل از حرم راز فردوس از سندس استبرق انداز سلیمانی
بگل برگ تر بخشش بفرق منصب جنبا کن بجنبی بر قص ار
اندران سرو چمن را به بلبل گو بخوان صوت حسن را بره سازن
بمجمرها گلشن بنرگس گو که بادت چشم روشن حسینی ابن
ابی ارم بجا مند مبدا طبع نازک ای خازن بهشت

بوکش خوش رنگ کش سنگوی حوریان برقص در آیند غلمان بوجد در آیند

بلبلان سحر بنغمه سرائی آیند بپای گل به بلبلی خار نباشد کسی با کسی

کاری نباشد حوریان شانه بر گیسوان خود زنند غلمان خود را معطر سازند

عیشی بر پا کن سروری مهیا کن مبارک که امروز مولود ولد محمد مصطفی در

الدنیا فاوحی الله تعالی الی جبرئیل ان اهبط الی نبیی محمد صلی الله علیه و آله

مع الف قبیل وفی قبیل الف الف ملک علیها قباب اللؤلؤ والیاقوت

ومعهم ملائکة یقال لهم الروحانیون بایدیهم حراب من نور

از جبرئیل بر بعضی [illegible] نازل شو [illegible] با هزار قبیل ملائکه در هر قبیلی هزار

هزار ملک مجتمل ابن از کلام [illegible] باشند نه خداوند از ابن عباس مجمل

[illegible] با هزار قبیل ملک آمد در هر قبیلی هزار هزار ملک بود طبقها

در روی یاقوت [illegible] داشتند با ایشان بود ملائکه که ایشان را روحانیون

می گفتند بدستهای ایشان بود حربهای از نور [illegible] نازل

شد جبرئیل [illegible] ان الله تعالی یقرئک السلام و قال ان علی

منک منزلة هارون من موسی فسمه باسم ابن هارون

[illegible] قال [illegible]

[illegible]

دیگر در بحار جبرئیل گفت هو حسین و هذا [illegible] حسن [illegible]

بالعیس جبرئیل [illegible] برای حسین نازل شد

مرتبه دیگر هم نازل [illegible] روز عاشورا [illegible]

[illegible] گرفت [illegible] انجه [illegible]

بیمار [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

حضرات [illegible] اهل العبا که [illegible] بهشت [illegible]

المعلی و [illegible] هفتاد هزار قصر و هفتاد هزار [illegible]

هزار [illegible] که [illegible] با انواع جواهر [illegible] مرجان آل العبا نازل شود

[illegible] فاطمه [illegible] که منصب [illegible]

فاطمه العبا [illegible] بتول [illegible]

دیدار بتول [illegible] آل العبا نازل شد فاطمه [illegible] آل العبا [illegible]

دید اسباب خانه از فرش و غیره ناقص [illegible] کشید فورا

[illegible]

از فرشهای بهشتی آورد زینب لعبا مخدمت کند زیران سراپرده

عقل اول تا صبح دوم با انتظار امام معصوم مشغول نظاره از برج دین

سحر که پدیدار عیان شد آفتاب عالم آرا را بر دیدن عیان بسم الله

از دور جیبی عارضش نور علی نور. خدایا فاطمه از لعبا کنید خود

خجالت می‌کشد فرشی از بهشت برایش می‌آید نمیدانم فاطمه

بهشتی خجالت کشیده یا زینب در خرابه شام وقتی که همه دختر

عبدالله شاه کنیز زینب وارد شد همینکه زینب از در وارد

می‌آید

همین زنها که به مسجد احترام می‌آید. فیلی خاک

نشین نیاز شام می‌آید. یکی بود در کنیزها مادرم زهرا. خدا کند

که نداند مرا و نام مرا. هند اول نظر کرد جوان بجا دید در خرابه

جا بینه همچنین بر سر دارد فریاد کرد کنیزان. همین جوان که فتاد بیت

شور شین دارد عجب شباهت بسیار حسین دارد داخل خرابه

شد دید زنها نشسته دور او را دختران گرفته اند سر بر زانو

گذاشته هر گاه نیری حبیبه زینب ما بیری دختران خلیل ندی می‌نشینند همه

الشیخ

می شنیدند و امروز اندرین زمان از شیره ثما معلوم نیست هر بیند
از کدام قبیله اید زینب تکلم نکرد و امر الامرا اسد اکبر به هند بیب
فریاد کرد و این هند رمق داری این شناسی مرو زین کبیر او برکرا
خمید و نبود و موی سرم سفید نبود و هند تعجب کرد که کیستی اینرا
میدانداری زنی الست که بدیدم او خون کرد و این هند زینب خاتم
تو بیم که حال این ساعت خرابه نشینی شدم

شیخ طوسی در مصباح ذکر کرده شیخ صدوق در امالی ذکر کرده
فهبط جبرئیل من علی جنب اللیل در آن جزیره بود مشکی
که او را فطرس می گفتند از همه مقرب تر بود بعث الله بعمر
فی شیء فابطا علیه بالعهالتز ازاو کرامت او را بخشی کرد
یعنی عذاب دنیا و عذاب آخرت عذاب دنیا را اختیار کرد فکان
معلقا باشفار عینیه فی جزیرة البحر لا یمر به حیوان
و تحته دخان منتن غیر منقطع چون ملائکه نزول کردند
سوال کرد قیامت برپا شود گفت نه از برای جناب پیغمبر
فرزندی متولد شده کریم علی الله یکون منه ائمة الهدی

الحسن يوم القيمة اى حبيب نيل مى شود مرا با خود نزد پيغمبر گرامى

به برسانيد كارى كنند خدا از من بگذرد پس با خود برداشت فطرس را خدمت

پيغمبر مشرف شد و قصه فطرس را به پيغمبر نقل كرد جناب پيغمبر فرمود

خود را بال بقنداقه حسين بزن خدايا اول شفاعت حسين من است پر بال

بهمان از اول خدا با كرامت رفت بمقام خود با ملائكه فخر ميكرد

من مثلى و انا عتيق الحسين فطرس فخر كرد لعبا فخر كرد دردائيل

فخر كرد به سبب على ديگر كه فخر كرد عمر فخر كرد من تير بپهلوى حسين

زدم سنان فخر كرد من نيزه [illegible] بپهلوى حسين زدم شمر فخر كرد

من قاتل حسينم بس ده نفر [illegible] ده فخر كرد خدا [illegible] جابر

بليش از ديگران ده [illegible] كرد [illegible] الصلى

بعد الظهر [illegible] يعقوب [illegible] الاثنى

در شرح اخبار الرضا [illegible] بالاسانيد [illegible]

عن الرضا عن ابائه عن [illegible] بن الحسين عن اسماء بنت

عميس قالت قبلت جدتك فاطمة بالحسن والحسين [illegible]

حتى متولد [illegible] فلما [illegible]

يعنى اسماء بنت عميس گفت حمل [illegible] جده تو اى على بن الحسين بالحسن و [illegible] هنگام كه امام حسن متولد شد پيغمبر [illegible] خطاب فرمود [illegible] زرد [illegible] امام حسن را به پيغمبر در خرقه [illegible] زرد پس پيغمبر انداخت خرقه را و فرمود [illegible] لا تلفوا المولود فى خرقة زرد بلكه در پارچه سفيد [illegible] در پارچه سفيد پيچيدم و دادم بجناب پيغمبر

٩

الیه فرزندی جد عطا او فرمود بیا اسما پسر مرا

تا گفتم ... ان الا الله ... فرمود جعفر او ...

بپیچیدم در او ... پیغمبر او از ... را ... او

گفت ... خود ... پیغمبر ...

فرزند کردم تا ... رسول خدا فرمود من سبقت نمیگیرم

خدای خود را ناگاه جبرئیل نازل شد با رسول حق سلام رسانید فرمایند ان

علیا منک بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدک فسمه

هذا باسم ابن هرون رسول خدا فرمود چیست اسم پسر هرون فقال شبر فقال ص

لسانی عربی فقال سمه الحسن ... بعد ... دیگر ...

ذبح نمودند ... او ... شد ... تصدق

سال دیگر جناب فاطمه حسین ... شد جناب پیغمبر امد فقال یا اسماء هلمی

ابنی در پارچه سفیدی پیچیدم خدمت پیغمبر بردم ... اق ... گره

... چشم پیغمبر ... پیغمبر ... گریه ... فرمود یا علی

فقتله الفئة الباغیة من بعدی الا لا انالهم الله شفاعتی ... گریه کرد

فرمود اسما ... فاطمه ... فرمود ... سبقت نگیرم

یعنی بدرستی و تحقیق که علی ع تو بمنزله
هرون برادر حضرت موسی میباشد
مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از تو
نام بگذار پسرت این پسر را
باسم پسر هرون رسول خدا فرمود
الجبرئیل اسم پسر هرون چیست
جبرئیل عرض نمود شبر
پیغمبر فرمود لسان من عربی است
عرض نمود نام بگذار حسن ع

ع
پیغمبر فرمود ای اسما و بیاور
پسرم حسین ع را در پارچه سفید
پیچیدم خدمت پیغمبر بردم

[illegible]

همینکه فرزند دوم [illegible] جبرئیل نازل شد بر رسول الله گفت

سلام میرساند میفرماید بنام این فرزند را باسم فرزند هارون [illegible] فقال ما اسم

ابن هرون فقال شُبَیر فقال لسانی عربی فقال سمّه الحسین

فسمّاه الحسین چون روز هفتم شد طلبید رسول خدا دو گوسفند املح را و عقیقه

برای حسین نمود و [illegible] و طلبید سلمانی و سر حسین را تراشید

بوزن آن مو نقره [illegible] نمود [illegible] عقیقه [illegible] مخصوص این

فقرا [illegible] گوسفند [illegible] فرزندم [illegible] گوشتش تصدق گوشت فرزند

پوستش بعوض پوست او استخوانش بعوض استخوان او رسول اکرم [illegible] گوسفند

تصدق کرد برای فرزندش [illegible] حسینی [illegible] در کربلا به [illegible]

بدن چه کردند [illegible] شمشیر [illegible]

شکسته الخ [illegible] حسین را بوزن او نقره تصدق کرد سر حسین [illegible]

[illegible] بالای نیزه کردند [illegible] در تنور [illegible] دادند الخ

استخوان گوسفند عقیقه چون استخوان تصدق استخوان شده او را نمی‌شکنند

اما استخوان حسین را چه کردند [illegible] انگشتش را شکسته [illegible] دست را جدا کرده

فرمود [illegible] الحیاة بعد القتل [illegible] استخوان گوسفند عقیقه را دفن میکنند

اما بدن حسین [illegible] الاکفان والغسل

[illegible]

علامه مجلسی در مجلد نهم بحار از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که چند روز [illegible]
[illegible]
خدمت مولای خود امیر المؤمنین مشرف نشدم فغلبنی الشوق رفتم
در خانه ام المؤمنین ام سلمه دق الباب نمودم ام سلمه از عقب در فرمود
ما حاجتک یا اخ الانصاری گفتم یا ام سلمه چند روز است خدمت مولای
امیر المؤمنین مشرف نشدم صبر از اشتیاقم ممتنع و آتش شوقم شعله ور
گردید آمدم جویا شوم سبب چه چیست که چند روز است [illegible] از حضرت اول
نموده فرمود [illegible] چند روز است بسفر رفته [illegible] الی مسجد النبی [illegible] علیها
راه مسجد را پیش گرفتم رفتم بمسجد [illegible] و اذا انا [illegible] من نور [illegible] ساطع [illegible]
رسید بسجده گذاشته مشغول سجده و تسبیح [illegible] مشغول [illegible] اما علی [illegible]
گفتم ای [illegible] ام سلمه فلبثت قلیلا و اذا انا [illegible] من نور [illegible] التمام
و علیه امیر المؤمنین و بیده سیف رسول الله تقطر دما [illegible] ساطع از نور
بر جبهه [illegible] در بغل گرفت [illegible] و قبل بین عینیه عرض کرد حمد خدا را که فتح و نصرت
در دست تو جاری نموده [illegible] فرمود
[illegible] سلام [illegible] ملائکه روحانیین [illegible] حمله عرش [illegible]
[illegible] سلام [illegible] ساجدا [illegible] صعود [illegible] نمود تعجب نمودم [illegible] کردم

آن چه حالیست که این قدر دیده داده این کتاب از نور که بود که سجده می کرد چنین تحفان عجیب

تماداو واقع شد فرمود دراز این چه است این ملکی است که روزی علی الله متوکل بر حب او هر روز

جمعه بر من نازل می شود و اخبار ایشان را بجمیع فرشتگان می رساند گفتم نام آن ملک

علیست چه بود و فلان ملک شغلش چه بود و فلان ملک کارش چه بود عرض کردم

خون کیست از شمشیر منسوب می چکد فرمود خداوند ولایت مرا بر همه عرضه داشت بر جمیع

موجودات از ... تا آنکه بطایفه از جن عرضه کردند

که ایشان ... قبول نکردند پیغمبر ... این داد برای ایشان

شدم ... فرمودند ... ایمان آوردند فرمودند

مقابله نمودند با ایشان ... گشتم ایشان را قلع و قمع نمودم ...

برگشتم بر جمیع اشیاء ولایت امیر المؤمنین را عرضه داشتند هر شیئی که

قبول کرد دارای شرافت شد چنانچه امت پیغمبر را اشرف امم سابقه گردانید

علتش این است که دارای ولایت امیر المؤمنین ع اند در معالم الزلفی

حضرت رسول ص فرمودند یا علی ولایت تو را عرضه داشتند بر جمیع

عرضه داشتند بر فلک قبول نمود خدا او را اشرافت داد

که هیچ دیگر شیئی را در او قرار داد با تمام دنیا عرضه داشتند قبول نمود

فرمنهای ...

فرزندها بر بنیه الکواکب بر جبل حجاز عرضه داشتند قبول نمود خانه

خود را از او بنا نمود بر اراضی مقدسه عرضه داشتند قبول نمودند

زمین مکه قبول کرد خانه خود را در او قرار داد زمین شام قبول

کرد خدا او را شرافت داد به واقع شدن بیت المقدس در آنجا

زمین مدینه قبول کرد شرافت داد به مدفن که در او مدفون شد

زمین کوفه قبول کرد خدا او را شرافت داد [illegible] که [illegible]

ی شد این شرافت که دارد ارض اقدس که پاره تن پیغمبر [illegible]

شده مستلزم [illegible] [illegible] [illegible]

ببین الحسین بن روضة من ریاض الجنة [illegible]

ولایت امیر المؤمنین [illegible] هر یک از موجودات که ولایت [illegible]

را قبول کردند در مصیبت [illegible] حسین در جهان [illegible]

و شتافتند هر یک بقدر استعداد و شعور خود از [illegible] در یا

بموج آمدند چنین [illegible] بر آمدند [illegible] ناله در آمدند [illegible]

کردند [illegible] که تبری [illegible] تازه از زیر او جاری [illegible]

هر سنگی که بر می داشتند خون تازه از زیر او ظاهر شد [illegible] که [illegible]

جمعی و فزعی می نمایند این بشنید [illegible] از آنچه قبول [illegible] که مجلس [illegible] نالهٔ
بر کشیده چون زنان عزیز زنده مرده اما اهل مدینه ام سلمه ظهر روز عاشورا در خواب قتیل کربلا دید
پیغمبر را در خواب که پیچامه و محاسن مبارکش دستار فرق بالا آمده نقابش بر زده
از باب آثار حزن بر او ظاهر شده گفت یا رسول الله این چه حالت است از بس
می نالیم فرمود ام سلمه دست از دلم بردار اهل عراق حسینم را کشتند [illegible] از کشتن
قتیل او می آیم [illegible] بیدار شد و به شیشه که در او شیشهٔ خاک بود دید الا خون شده
از پیغمبر واقی داشت چون نگاه کرد دید [illegible] تازه از او می جوشد گریه کرد و فریاد کرد
اواه بنی امیه فعلوا ما فعلوا امرهم می دانند هر که بیمار دارد این [illegible] اصغار
باد [illegible] که [illegible] ملوک [illegible] اشک [illegible] پاک شود
بیکر [illegible] در حالت بلند شد [illegible] مرغ [illegible] آوار
نعب الغراب خبر مرگ کسا مرده فقلت من تنعاه ویلک بالتی لیت کفتم خبر مرگ
که را آورده قال الامام کفت خبر مرگ امام فقلت من قال الموفق للصواب
کفت خبر مرگ امام آورده ام ای جده کفتم در مشرق و مغرب عالم خبر از مرگ امامی
گفت امامی که بتوفیق صواب کفتم المنتظر [illegible] ای جده [illegible] شنید
اذا مرغ بال [illegible] زد و فریاد بلند کفت ای فرخنده ان الحسین بکربلا [illegible] الانتظر

[illegible]

در روز ... تکثور را بجمیع اطراف و اکناف عالم منتهی شهادت ان سید اهل بیت المکرمی
کما سبق اهل یادید پر از خون در حشام معبد و شهید شد اهل دریا بسید عبد الکریم ابی طاهر
مدینه و منتشنه ملکی از جز در مسی اعلی نا نازل شد با لحد در ابهی بر ... یاد
عبیطه و ز یاد کرد با ابل الحجاز السبوا شد ب الحزن فان فرخ الرسول
مقتول اهل اسمان همان ملک یا لحد در اپر از ضنع کرد در منت ... شب
اسمان صحبه مرزد و فریاد کرد ابر اهل یا ابن حلال حسین ... که از ... کم
اما اهل مدینه کما سبق ذکره

بعضی از قصیدهٔ دعبل خزاعی

افاطم لو خلت الحسین مجدلا　وقد مات عطشانا بشط فرات
اذاً للطمت الخد فاطم عنده　واجریت دمع العین فی الوجنات
افاطم قومی یا ابنة الخیر واندبی　نجوم سموات بارض فلات
قبور بکوفان واخری بطیبة　واخری بفخ نالها صلوات
قبور ببطن النهر من جنب کربلا　معرسهم فیها بشط فرات
توفوا عطاشا بالفرات فلیتنی　توفیت فیهم قبل حین وفاتی

[illegible]

علی ابن موسی الرضا سلام الله علیه و صلی علیه افضل الصلوات

حضرت فرمودند دعبل نزد فقیر تا داخل خانه شد خادم آقا بیرون آمد صد اشرفی

از حضور حضرت آورد ... فرمودند دعبل خادم سلام مرا باقی برسان و در عوض

شاکر مرا این قصیده بجمع دنیا نگفتم و نفع مرا این است که آن حضرت جامه

از جامهای خود بمن لطف نمایند تا اینکه تبرک شده است یابم بانعمت

رسالت دعبل این التماس را قبول فرمود جبه خز سبزی و خاتمی که نگینش از عقیق بود

با همیان فرستادند و فرمودند دعبل بگیر همیان را در مکان ... رود بدست یاران محتاج

شود دعبل از مرو چون روانه ولایت شد چون بقم رسید شیعیان مطلع

افتادند دعبل التماس مرحمت کردند هرچند تقاضا و مبالغه کردند که از دعبل

یکی یاد راضی نشد چیزی از قم دو سه ... حال قم شدند آن جبه را جامه بزور

گرفتند بقم آوردند نزد مشایخ و جبه باز پس دادند دعبل

راضی نشدند بعد آن جامه را قطعه قطعه نمودند هر قطعه ...

بخیر بزی

بجهت تبرک بر دستمند قطعه را خود دعبل بر داشت و ارد خانه
مرد را کنیزکی داشت که هر دو از چشم نابینا بلکه بچشمهای کنیزک کشیدند چون دیده
شهلا گردید پس بر دم قسم لباس امام رضا را با این … [illegible] می کنند زیرا
وقتی در بر امام بود پاره پاره بجهت تبرک بخواهند هم لباس امام
حسین چه کردند یکی آمد قبای او را برد دیگری … او را بر دیگری … آن
بر دیگری نعلین او را … ابو … [illegible] … دعبل
وقتی آمد در … [illegible] … از
… [illegible] … که
… بر … [illegible] … بر بین فتاد. وقتی دعبل … [illegible] … در بین راه
ساربانی طریق ریختند بر آن قافله جمیع اسباب آن قافله را بردند
دستهای اهل قافله را بستند بردند نیز دعبل … [illegible] … قافله
قسمت میکردند دزدان در این بین وقت یکی از دزدان این شعر را خواند
اری فیئهم فی غیرهم متقسما و ایدیهم من فیئهم صفرات
دعبل دید از اشعار اوست از قصیده که نزد حضرت رضا خوانده است
رو کرد بان شخص … این شعر را میشناسی … آن دزد گفت … صاحب

ابن شعر اعلادی از این است که کسی نداند صاحب این شعر دعبل خزاعی مداح
ال محمد از مقبولین حضرت رضا گفت پس وای بر شما من دعبل قائل این
شعرم دستهای مرا بسته بید از اهل قافله پرسیدند المغز اکفتند دعبل
افتاد دندید فهدها دعبل قدمهای او را بوسیدند دستهای او را
جمیع اهل قافله گشودند اموال جمیع ایشان را رد کردند معذرت از
عذر خواستند که ما ندانستیم که شما اهل قطاع الطریق شقی اهل
دور نکنند بدلیل انکه هر کس شقاوت کسی را خواهد برساند شبیه بقطاع الطریق
گفته شود ببیند که دزدان چشم ایشان بیکی از مداحان ال محمد افتد
دستهای او و جمیع اهل قافله را باز کنند قدمهای او را بوسند
اموال ایشان را رد کردند وای بر بنی امیه که دستهای جان سپاران
محمد را بسته بسمانها بستند شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند امام زین العابدین را
دستهای او را بعقب سر بستند غل جامعه بگردن مبارکش نهادند
پاهای مبارکش را بزیر شکم شتر بستند که خود را نمی فرمود در بند
کالاغنام بگردن ریسمان مبارک زین وسکینه عمه و خواهر زینب
و سایر بنات و کنیزان در فرمودند عقاد ذلیلا

علی ابن دعبل مرگ پدر رسید در زمان وفات پدرم دیدم رنگ او متغیر شد
زبان او بسته شد و روی او سیاه شد و نزدیک بود من از مشاهده این حالت
از مذهب او برگردم بعد از سه روز پدر را در خواب دیدم جامه‌ای
سفیدی پوشیده و کلاه سفیدی در سر گذاشته بود گفتم
ای پدر حق تعالی با تو چگونه رفتار نمود گفت ای فرزند آنچه را که
دیدی از سیاهی روی و بسته شدن زبان من بسبب این بود که
من شراب می‌خوردم در دنیا بر همین حال بودم که دیدم تا
اینکه دیدم رسول خدا را با جامه‌های سفید فرمود
فرمود انت دعبل عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود
بخوان اشعار خود را که در مصیبت اولاد من ساخته‌ای من این اشعار
خود را خواندم لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت وآل
احمد مظلومون قد قهروا مشردون نفوا عن عقر دارهم
کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر حضرت فرمود احسنت جامه‌های
خود را بمن مرحمت نمود این جامه‌هاست که در پوشیده‌ام

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لمن الشرافة والصلوة على شمس ذروة
دعوة صحته التي تبعه نحو المبادرة الى الاجابة تصعد فوق ارتقاء
الست بربكم ومن المساهمة الى عقد القلب بطلوع ادق
شرافت ورفعه بر [illegible] ذاتي [illegible] ان مبادرة [illegible]
وجود [illegible] اول [illegible] الارباب
[illegible]
[illegible]
[illegible] ها ايشان الكرد [illegible]
[illegible] ادامه [illegible] عقل
والاضافات الخارجي حقيقة الشي ككونه ابا او ابنا
او اخا او ابا او جدا او ابنا او غير ذلك علوم المعاني [illegible]
العدد [illegible] من غير ان يتغير المعلوم [illegible]
شرافت [illegible] حاصله [illegible] منه الحكم [illegible]
باعث [illegible] شرافت ذاتي [illegible]
[illegible] شرافت [illegible]

۱۵

خود لهما اشراقت در فی بدون عزلتها و جعل بدلا لان الجنة حفت
لمن اطاع ولو كان عبدا حبشيا والنار حفت لمن عصى ولو كان
من شيئا مرضى بود در ذلک [illegible] بر نوح [illegible]
مع ذلک العطاب سيد با نوح انه ليس من اهلک انا [illegible]
شد اقتی داخی درین عالم انما تظهر ثمرة العلم فی هذه الدنيا
بالعمل من العلم الذی يتبعه الاسرار الغيبية الالهية
التی هی [illegible] علم الاسرار عن المبدء [illegible]
تفويض دادن حصه [illegible]
حق پس هر که در دنیا معرض [illegible] عالم
که عالم ذرست معرض از حق نبود مقبل بسوی حق بود هر که درین
همیشه در ذکر حق و یاد حق همیشه در ترویج حق کاشف از این
که درین عالم مبادرت بجواب کردند مثل [illegible] کنتی الله امنا
که همیشه در ترویج حقند جمیع اعمال خود را صرف در ترویج حق
کاشف از این است که مبادرت ایشان پیشی از دیگران بوده [illegible]
ایشان پیشی از دیگران [illegible] که سعی او در ترویج بیشتر مبادرت پیشتر

پس بنا بر ظاهر و واضح است که محمد و آل محمد اشرف‌اند از انبیاء [illegible]

زیرا که [illegible] از جمیع موجودات است در شروع حق کشیده‌اند کمال [illegible]

[illegible] پیغمبر چه معجزها در دین پیغمبری [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

چه [illegible] در جمیع ائمه [illegible] بموافقت هر جا که اقتضا [illegible]

در [illegible] چنانچه [illegible] امیر المؤمنین [illegible] علمای [illegible] حق [illegible]

[illegible] باقی [illegible] جمیع [illegible] ائمه [illegible]

چنانچه [illegible] جمیع ائمه [illegible] افتخار

[illegible] حق بودند و دقیقه‌ای از ذکر حق

نمی‌کردند [illegible] آدم [illegible] تعلیم

تعلیم می‌کردند تسبیح و تقدیس [illegible] در بطن مادر [illegible]

در [illegible] حال [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

در [illegible] نماز [illegible] مظلوم [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

برادر [illegible] نماز [illegible] در هیچ حال [illegible]

[illegible] تا دم آخر [illegible] این بود [illegible] بالرفیق الاعلی

امیر المؤمنین [illegible]

امیرالمؤمنین [illegible] و [illegible] بود بالکعبه امام حسن ع

دوم [illegible] ذکر [illegible] الشامی [illegible] ذکر [illegible] ابن [illegible]

[illegible] دو [illegible] سبعیانم [illegible]

[illegible] ذکر دیگر [illegible] ذکر دیگر [illegible] ابن [illegible]

[illegible] قبل طلوع [illegible]

کسی از آل محمد [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم هر موجودی را بعوالم سته [illegible] باید عالم ذر و عالم [illegible]

[illegible] و عالم بطون مادران و عالم دنیا و عالم برزخ و عالم قیامت هر که در [illegible]

در عالم اول خدا را شناخت معرض از حق نشد الی آخر مقبل [illegible]

وجود در عالم اول معرض از حق شد الی آخر معرض از حق گشت مثل [illegible]

که در عالم اول [illegible] و [illegible] بعالم [illegible] و [illegible] و ثالث [illegible]

عالم [illegible] که [illegible] و قدم [illegible] و در عالم [illegible]

[illegible] در [illegible] عالم معرض از حق بود [illegible]

که حق [illegible] از دل از [illegible] کرد [illegible]

که از عالم اول معرض از حق [illegible] رتبه [illegible]

کالنقی [illegible] هر یک قدم [illegible] شدند در همه حال معرض از حق [illegible]

در عالم [illegible]

[illegible] همیشه در راه حق [illegible]

[illegible] ابو سفیان [illegible] بجناب پیغمبر [illegible]

[illegible] مثل جناب پیغمبر [illegible] و [illegible]

خدا را مثل او کسی نشناخت مثل او کسی [illegible]

[illegible]

دوست نداشت با جنبی کسی صحبت شده در [illegible] عبد الله [illegible] در

اذیت جناب [illegible] [illegible] ابن ملعون [illegible] معاویه یعنی امیر

المؤمنین [illegible] قتال که [illegible] و قال انکه حق [illegible] بمعنی کسی مثل

امیر المؤمنین را نشناخت گفتا [illegible] حق [illegible]

کسی بغیر از تو [illegible] حق را نشناخت کسی بغیر از من [illegible] نشناخت

بغیر از من [illegible] تا [illegible] الصلوات [illegible] بعد [illegible]

و عبارت [illegible] روایت ابو [illegible] حضرت [illegible]

السلام [illegible] ذکر [illegible]

ابن ملعون [illegible] از آن زبان [illegible]

[illegible] قتال با فرزند مظلوم [illegible] مظلوم [illegible]

[illegible] اگر [illegible] مقدم [illegible] خدا کند و اذیت [illegible]

[illegible] ابن ملعون [illegible] رسید [illegible]

[illegible] مظلوم [illegible] که [illegible]

[illegible] از [illegible] ابا [illegible]

[illegible] فقال رب نجنی من القوم الظالمین

ان بیت الله واقعی بینه به بیت الله ظاهری می‌برد و شد از زیادتی کفر گیر
اخبار آنکه است در حرم خدا ایشانه [illegible] ده نفر از مردم کیاهی بنی امیه
رواقع حج مکه نبود در ظاهر لباس حج افتاد در باطن باقی هر جا که رفتند خود در
مناسک در طواف غیله غفله شهید نمایند افاد احی شدند حرمت خانه خدا
بشکنند مثل آنکه محرم بوده‌اند محل شدند چنین احمی شد حرمت خانه خدا بشکنند
خرام در رعوض [illegible] اول نظر رحمت نبز واردانی حیلی نمایند
اقامه حج را که کردند عبارت فقهات و فی المغنی المصعود اثر
تحلل ثم قتل الحسین [illegible] علیها لسلطان حله مسئله کفاره و قضاً
بنی امیه افار او نها داد شدند روز عاشورا بد اخر عمرا است کفاره
وقضا کردند بکشتی حسین جمیع اعمال حج را در میقات گاه خود و عمره
خود شکار او در جام

فاضل محمد

فاضل بهبهانی در تعلیقه الرجال ذکر کرده چون سید اسمعیل حمیری

در بغداد وفات یافت خبر فوت او چون باهل کوفه رسید اعتقاد کفنی

شامل و اکابر اهل کوفه فرستادند که بر سید اسمعیل حمیری بپوشانند

از اوان الرشید مطلع شد امر کرد که کفنها اهل کوفه فرستند کفنی

نفیسی که بقیمت یک کنیز خریده بود بر او بپوشانیدند و جمعیت

کثیری و ازدحام عظیمی شد نعش او را بعزت بردند تا از شارع

و قضاه مملکت جمیعا تشییع جنازه او نمودند [illegible]

شیعه بر او نماز خواندند شیعیان اهل کوفه [illegible] در بغداد

از [illegible] اهل بیت از دنیا رفته هفتاد کفن برای او فرستادند

و ای برای [illegible] لعنة خدا بر [illegible] که همین اهل کوفه در [illegible]

اما [illegible] در [illegible] روز در شب [illegible]

[illegible] اهل کوفه [illegible] و الکفن

از اهل کوفه [illegible] که او را کفن نماید با انکه او را از [illegible]

[illegible] عوض انکه کفن نماید حضرت [illegible]

ناصبه حضرت باقر [illegible] فرمایند و [illegible] الخیول بعد ذالک

[illegible] فصل روایت کشف الغمه [illegible]

عوض روایت میکند رفتم بعیادت سید حمیری در مرض وفات او دیدم بر روی سینه او [illegible] و رو از [illegible] شیعیان [illegible] در این [illegible] دیدم نقطه سیاهی در [illegible] از صورت سید حمیری ظاهر شد زیاد شد تا تمام صورت او را فرا گرفت فاغتم الشیعة لذلک و ظهر من الناصبیة شماتة [illegible] در این [illegible] ناگاه دیدم [illegible] از صورتش خال سفیدی ظاهر شد زیاد شد تا تمام صورتش سفید و نورانی شد و افتر [illegible] السید [illegible] و [illegible] لی [illegible] دخلت جنة [illegible] الا [illegible] مستبشر [illegible] اولیاء علی [illegible] بعد [illegible] و اصل [illegible] که [illegible] حاضر بود [illegible] جناب [illegible] بود

اهل بغداد بجهت یکی از مداحان اهل بیت چه قدر جمعیت می کنند مغشوش
او را بعزت ببرند ... ملعون ... کفن می فرستاد
ابن جعفر ... بغداد از ... چهار ... مال ... او را
بر ... تخته پاره با ... می گذارند ... حال او را ... می کنند

یوم غصت بجیش عمرو بن ود لهوات الفلا وضاق فضاها
ویخطی الی المدینه فردا لا یهاب العلی ولا یخشاها

جز عمرو ابن عبدود ابن قیس بن لوی ابن غالب در بدر زخمی
منکر برادر شد در جنگ احزاب حاضر نبود تا رسید نام ... در میان
ازلن

عربست لهذا با لشکر ابو سفیان در غزوه احزاب حاضر گردید
روزی از ایام خندق بر اسب خود که ملهوب نام داشت اسوار گردید

ابن الشعار را از مدی کرد رجز
[illegible]

روانه شد با این تکبر و تبختر کرد دیر رسید بخندق و چشمش افتاد گفت
لیس هذا الا من مکر الفارسی از مضیق جستی کرد در بدن الحاد
بلرزه در آمد اسب خود را بمیدن تسبیکا بجلوه در آورد و مبارز طلبید

فانذر ان الصلیل جنانا
[illegible]
فانذر المصطفى
[illegible]

واد اسم بفارس قریشی   تو صف الارض حیقد این نطاها
فانذ ما لها سوی الفیل   هذه دقة علی و فاها
جمیع اصحاب نشسته اصدر جواب پیغمبر را ندادند بکیر بتو فارس قریشی